

جلوه‌های حضور اسطوره یونانی «آشیل» در شعر معاصر عربی برمبنای

نظریه پیر برونل

(محمود درویش، عبدالعزیز المقالح و سلیمان البستانی)

محمدحسن امرائی *

1. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه ولایت ایرانشهر، ایرانشهر، ایران

دریافت: 1397/11/25 پذیرش: 1398/1/30

چکیده

به‌گواهی ناقدان و صاحب‌نظران حوزه اسطوره، «آخیلس» یا «آشیل» نامورترین قهرمان اسطوره‌ای یونان باستان در داستان نبرد تروا است. هومیروس، کهن‌ترین و مشهورترین حماسه‌سرای یونانی، در کتاب خود، *ایلیاد* که جامع‌ترین منظومه حماسی مغرب‌زمین و یونان به‌شمار می‌رود، داستان این اسطوره و ماجراجویی‌های وی را در جنگ تروا به‌نظم کشیده است. این کتاب بر مجامع فرهنگی و ادبی جهان غرب و شرق تأثیرات شگرفی گذاشته است. در همین راستا، برخی شاعران معاصر عرب نیز، همانند سلیمان البستانی (۱۸۵۶)، محمود درویش (۱۹۴۱) و عبدالعزیز المقالح (۱۹۳۷)، غالباً تحت تأثیر *ایلیاد* هومر، به فراخوانی این اسطوره پرداخته‌اند. هدف نویسنده در این مقاله، نقد و ارزیابی جلوه‌های حضور اسطوره «آشیل»، برمبنای نظریه پیر برونل، و چگونگی به‌کارگیری آن در شعر شاعران مذکور است. این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی نگاشته شده است و دستاورد آن نشان می‌دهد که اسطوره آشیل در شعر برخی نامبردگان، مانند درویش و المقالح که از شاعران نسل فریاد و حوادث فاجعه‌بار هزیمت و شکست در سرزمین‌های عربی هستند، از هیئت یک قهرمان جنگی در میدان نبرد تروا به شمایل یک منجی و سفیر سیاسی در میان ملت‌های عربی درآمده که رهایی‌بخش انسان معاصر از دردها و رنج‌های سیاسی - اجتماعی است.

واژه‌های کلیدی: شعر معاصر عربی، اسطوره آشیل، آخیل، آخیلس، البستانی، درویش، المقالح، جنگ تروا.

نویسنده مسئول:

* m.amraei@velayat.ac.ir

1. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله

اسطوره و نظام‌های اسطوره‌شناختی ملت‌های جهان، در اوایل سده بیستم، توجه صاحب‌نظران حوزه‌های مختلف علوم را به خود معطوف کرد و به‌صورت دانشی مستقل پدیدار شد، تا جایی که امروزه به یکی از کرسی‌های مهم گفتمان نقد ادبی و مطالعات فرهنگی در دانشگاه‌ها تبدیل شده است. شاعران معاصر عرب در تفسیر اسطوره‌ها یکسان نبوده‌اند. نسل نخست این شاعران، چندان نتوانستند به شخصیت اسطوره‌ها ابعادی نمادین ببخشند؛ بنابراین اسطوره در شعر آنان پیام جدیدی ندارد (نجفی ایوکی، ۱۳۸۹: ۲۰۶) و نمادهای اسطوره‌ای در شعر آنان، غالباً برای آرایش کلام و زینت شعر بوده است و بار معنایی کمتری دارد. برخی ناقدان، یوسف الخال را نخستین شاعری می‌دانند که به‌معنای دقیق کلمه، اسطوره را در شعر خود به‌کار بست (جیده، ۱۹۸۰: ۲۳۱). پس از الخال، شاعران برجسته‌ای مانند بدرشاگر السیاب، خلیل حاوی، صلاح عبدالصبور، عبدالوهاب البیاتی و ادونیس، با استمداد از این عنصر زبانی، زیباترین سروده‌ها را به ادبیات عربی هدیه کردند (نجفی ایوکی، ۱۳۸۹: ۲۰۶). غالب ناقدان شعر معاصر عربی اساسی‌ترین عامل را در گرایش شاعران مدرن عربی به سنت، به‌ویژه اسطوره‌ها، تأثیرپذیری از شاعران غربی، به‌ویژه شاعر انگلیسی - امریکایی، تی.اس. الیوت (۱۸۸۸-۱۹۶۵)، می‌دانند (رزوق، ۱۹۹۰: ۱۶-۲۰). شاعران معاصر عرب در آثار ادبی خود، بیشتر به اسطوره‌های غیرعربی گرایش نشان داده‌اند تا اسطوره‌های عربی! (جیده، ۱۹۸۰: ۲۱) آنان با فراخوانی اسطوره‌ها، میان معانی نمادین گذشته و حال اسطوره‌ها ارتباط برقرار کرده، با دگردیسی و بازآفرینی معانی اولیه آنها، موضوعات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را به بیانی متناسب با نیازهای روز، به انسان معاصر عرضه کردند. در این مقاله با نگاهی کوتاه به روند اسطوره‌گرایی در شعر معاصر عربی، از نحوه به‌کارگیری اسطوره «آشیل» و کارکرد آن در شعر «محمود درویش» (۱۳ مارس ۱۹۴۱ - ۹ اوت ۲۰۰۸) «عبدالعزیز المقالح» (۱۹۳۷) و «سلیمان البستانی» (۲۲ مایو ۱۸۵۶ - ۱ یونیو ۱۹۲۵) سخن به‌میان آمده است.

نگارنده درصدد است تا به این پرسش پاسخ دهد که کیفیت نگرش نامبردگان به استفاده از کهن‌الگوی «آشیل» چگونه بوده و آنان به چه منظور یا منظورهایی به فراخوانی این اسطوره در شعر خود پرداخته‌اند. تحلیل چگونگی بازآفرینی اسطوره «آشیل» در شعر معاصر عربی به‌طور عام، و شعر شاعران مورد مطالعه به‌طور خاص، اساسی‌ترین هدف نگارنده در این پژوهش است.

۲-۱. ادبیات و مبانی نظری پژوهش

پیوند میان اسطوره و ادبیات موضوع جدیدی نیست و پیش‌تر نیز منتقدانی همچون فرای^۱ (1912) یا دومزیل^۲ (1898)، فراوان به این موضوع پرداخته‌اند. اما آنچه کمتر بررسی شده، حضور اسطوره‌های خارجی در ادبیات کشوری خاص است (علوی و علی‌اکبرپور، 1390: 42). سلیه^۳ (1931) اولین کسی است که حضور این اسطوره‌های ادبی را توصیف کرد. چند سال پس از او، برونل^۴ (1939) با اشاره به نظریات سلیه و آندره دژری اسطوره ادبی را این‌گونه توضیح می‌دهد: «تصویر نمادین و خیره‌کننده یک موقعیت خاص انسانی در یک جامعه دیگر» (همان‌جا). برونل همچنین در بخشی از کتاب معروف خود با عنوان *نقد اسطوره‌ای*، متن یک اثر ادبی را مجموعه‌ای از عوامل بیرونی و خارجی می‌داند که مطالعه آثار ادبی و نفوذ به عمق آن‌ها را ایجاب می‌کند. برونل نفوذ این عوامل بیرونی انعطاف‌پذیر را برای رشد و نمو متن ادبی ضروری می‌داند. نظریه وی در عرصه ادبیات تطبیقی، غالباً بر توصیف ظاهری عوامل بیرونی متن، از قبیل کلمات و عناصر ادبی هنری - اساطیری، دلالت دارد. برونل برای توسیع نظر خویش، به قاعده «ادبیات، ادبیات را به‌وجود می‌آورد» ارجاع می‌دهد (بلیغی، عبدی و قمصری، 1395: ۲۱).

در این پژوهش با استناد به تعریف پیر برونل که می‌گوید «اسطوره، زبانی است که پیش از متن وجود داشته، اما در متن پراکنده بوده و یکی از متن‌هایی است که در بطن متن کارکرد دارد» (Brunel, 1988: 61)، به حضور آن متن‌های ادبی در شعر برخی شاعران معاصر عرب پرداخته شده است. در یک تحلیل بینامتنی می‌توان نقش این متن‌های ادبی را در غنای فرهنگ

میزبان نیز مورد ارزیابی قرار داد. اسطوره «آشیل» از عناصر فرهنگی و ادبی یونان باستان است که در فرهنگ و ادب کشورهای عربی نیز رواج یافته است. برونل بر این اعتقاد است که اسطوره‌ها به نوعی حامل عناصر فرهنگی و آموزشی‌اند و می‌توانند در فرهنگ‌های دیگر نیز به‌طور ویژه مطالعه شوند (Ibid, 93). نویسنده برآن است تا با بهره‌گیری از نظریه پیر برونل که رویکرد نوینی را در حوزه مطالعات و نقد اسطوره‌شناختی بیان داشته است، به کارکرد اسطوره یونانی «آشیل» در شعر سه تن از شاعران معاصر عرب، یعنی محمود درویش، عبدالعزیز المقالح و سلیمان البستانی، پردازد و کیفیت حضور این اسطوره را در شعر آنان به‌بوت نقد و تحلیل ادبی بسپارد.

دلیل انتخاب این سه شاعر عمدتاً این است که آنان از جمله شاعران معاصر عرب هستند که فراخوانی اسطوره «آشیل» در شعرشان بسامد بالاتری دارد و همچنین هرسه شاعر، متأثر از فرهنگ و ادب غربی، به‌ویژه کتاب *إلياذة* هومیروس⁵، به فراخوانی این اسطوره اقدام کرده‌اند. از طرفی، به‌گواه منتقدان شعرشان، عنصر زبانی (اسطوره) در شعر آنان غالباً کارکردی ادبی و هنرمندانه دارد.

درباره اسطوره و کارکرد آن در شعر معاصر عربی، در کشورهای عربی و ایران تحقیقات پیشین مستقل و شایان توجهی صورت گرفته است که از آن جمله می‌توان به عمر یسیر (2014)، عباس (1978)، حلاوی (1994)، داود (1992)، رجایی (1381)، ایوکی و جرنگیان (1394) و ملا ابراهیمی (1395) اشاره کرد؛ اما درباره موضوع این پژوهش، یعنی تحلیل کارکرد اسطوره آشیل در شعر شاعران معاصر عرب: «محمود درویش»، «عبدالعزیز المقالح» و «سلیمان البستانی»، تا آنجا که نگارنده این مقاله جست‌وجو کرده و مطلع است، پژوهش مستقلی تاکنون صورت نگرفته است. بارزترین و تنها پژوهشی که ارتباط نزدیکی با این پژوهش دارد، مقاله‌ای از دهقان‌ضاد و میرزایی‌تبار (1392) با عنوان «واکاوی کارکرد اسطوره‌های یونانی در اشعار عبدالعزیز مقالح» است که در ضمن بخشی کوتاه از همین مقاله، به حضور اسطوره آشیل در شعر المقالح نیز پرداخته شده است.

ضرورت انجام این پژوهش در این است که می‌تواند در الگوبخشی و پیش‌برد مطالعات اسطوره‌ای در حوزه ادبیات عربی راهگشا باشد و دانشجویان زبان و ادبیات فارسی، زبان و ادبیات عربی و نیز ادبیات تطبیقی از دستاوردهای آن استفاده کنند.

۱-۲-۱. هومیروس و منظومه‌های حماسی ایلیاد^۶ و اودیسه^۷

جنگ تروا^۸ بزرگ‌ترین ماجرای ادبیات سنتی یونان باستان است (دیکسون‌کندی، 1385: 195). روایتگر این جنگ، «هومِر» یا «هُمِر»^۹، شاعر و داستان‌سرای نابینای یونانی، است که وی را از افتخارات سرزمین یونان باستان می‌داند. وی داستان این جنگ و سرگذشت پهلوانان و ایزدان یونانی را در دو شاهکار بلند روایی به‌نام‌های *ایلیاد* و *اودیسه* همانند *شاهنامه‌ی فردوسی* به‌نظم کشیده است (همان، 413).

ایلیاد مهم‌ترین اثر حماسی هومر است که در قالب 24 نشید (سرود)، داستان جنگ تروا و قهرمانان و خدایان و نیمه‌خدایان اولمپ^{۱۰} را روایت می‌کند. بن‌مایه اساسی داستان این منظومه حماسی مربوط به ربوده شدن هلن^{۱۱}، زن زیباروی منلاس^{۱۲}، از فرمانروایان یونان، به‌دست پاریس^{۱۳} پسر پریام^{۱۴}، شاه ایلئون (تروا)، است (کاوندیش، 1390: 194-195).

اودیسه نیز، همانند *ایلیاد*، شامل 24 نشید است که سرگذشت ده سال سفر و ماجراهای «اودیستوس»^{۱۵}، قهرمان یونانی، در راه بازگشت از جنگ تروا را روایت می‌کند (برن و دیگران، 1384: 55). این دو منظومه حماسی که از منابع اساسی ادبیات کلاسیک مغرب‌زمین‌اند، بارها به زبان‌های مختلف ترجمه شده‌اند.

کتاب *ایلیاد* را سلیمان البستانی به زبان عربی منظوم ترجمه کرده (در سال ۱۹۰۴) و این موضوع سبب شده است تا تأثیرپذیری این شاعر از حماسه *ایلیاد* مشهودتر از دیگر شاعران باشد؛ چنان‌که برخی ناقدان بر این عقیده‌اند که اندیشه کاربرد اسطوره را اولین بار همین ناقد و شاعر لبنانی، با ترجمه منظوم *ایلیاد* هومر و نوشتن مقدمه‌ای بر آن در سال 1904 وارد دنیای عرب کرد (الخضراء الجیوسی، 2001: 794). به‌نظر می‌رسد از همان زمانی که سلیمان البستانی به ترجمه *ایلیاد* هومیروس همت گماشت، اسطوره‌های یونانی، از جمله «آشیل»، نیز در

دنیای عرب شهرت یافتند و شاعران معاصر عرب، به فراخوانی این اسطوره و دگردیسی در مفهوم آن پرداختند. از آن پس، آشیل از حصار ملیت یونان باستان خارج و به اسطوره‌ای فراملی تبدیل شد و مرزهای جغرافیایی را درهم شکست.

۲-۲-۱. اسطوره «آخیلِس»^{۱۶} و زندگانی او

«آشیل» شکل فرانسوی نام «آخیلِس» به زبان یونانی و از قهرمانان اسطوره‌ای یونان در جنگ تروا است که تمام بدن وی، جز پاشنه پایش، روپین بود (دیکسون‌کندی، 1385: 40). آشیل از همه قهرمانان حماسه/یلیاد هومر برتر و بالاتر است. وی پسر پلیوس^{۱۷} (پهلوان یونانی و از یاران هراکلس یا هرکول^{۱۸}) و دریایری‌ای به نام «تتیس»^{۱۹} (ایزد بانوان) بود. «زنوس»^{۲۰} (خدای خدایان) قصد داشت که خود با تتیس وصلت کند؛ اما با پیشگویی «تایتان پرومتوس»^{۲۱} که گفته بود فرزند از پدر نیز نیرومندتر می‌شود، او را به عقد ازدواج یک موجود فانی به نام پلیوس درآورد (برن و دیگران، 1384: 40).

تتیس نوزاد خود را در رودخانه استیکس^{۲۲} که سراسر جهان مردگان را فراگرفته بود، فروبرد و آشیل روپین تن شد؛ فقط پاشنه پای او که در دست مادرش بود، آسیب‌پذیر باقی ماند که نهایتاً نیز منجر به مرگ وی شد (شمیسا، 1379: 77). روایت منظومه/یلیاد از نزاع آشیل و آگاممنون^{۲۳} (فرمانده یونانیان) بر سر یک مسئله شرافتی در میانه جنگ تروا آغاز می‌شود. آشیل از آگاممنون می‌خواهد از معشوقه‌اش خروسه‌ایس دست بکشد و درمقابل، آگاممنون کنیز مورد علاقه آشیل را نزد خود می‌برد. آشیل به خیمه خود می‌رود و دیگر در جنگ شرکت نمی‌کند (برن و دیگران، 1384: 45). در میدان جنگ، هکتور^{۲۴} (فرمانده سپاه تروا)، پتروکلوس^{۲۵} (دوست آشیل) را می‌کشد و به سبب شباهت زیاد بین آن دو، هکتور گمان می‌کند با آشیل مبارزه کرده و او را کشته است؛ اما آشیل به انتقام‌جویی برمی‌خیزد و هکتور را می‌کشد و سپاه تروا را شکست می‌دهد. قبل از پایان جنگ، پاریس فرزند کهتر پریام (شاه تروا)، آشیل را با تیری زهرآلود هدف قرار می‌دهد. آپولون^{۲۶} (خدای خورشید و روشنائی) تیر را به پاشنه

آسیب‌پذیر آشیل هدایت می‌کند و به زندگی کوتاه این پهلوان اسطوره‌ای پایان می‌دهد (دیکسون‌کندی، 1385: 42).

۲. آخیلس (آشیل) در شعر معاصر عربی

برخی ناقدان و صاحب‌نظران معتقدند اولین بار جبران خلیل جبران بود که در سال 1914 اسطوره را در کتاب *شک و لبخند*، در قطعه‌ی روایی «دیدار» به‌کار برد (*الخضراء الجیوسی*، 2001: 794)؛ برخی دیگر نیز معتقدند که اندیشه‌ی کاربرد اسطوره را اولین بار سلیمان البستانی با ترجمه‌ی کتاب *ایلیاد* هومر در سال 1904 وارد دنیای عرب کرد؛ و نهایتاً عبدالحمید جیده (1980: 231) یوسف الخال را نخستین شاعری می‌داند که به‌معنای دقیق کلمه، اسطوره را در شعر خود به‌کار بسته است. آن دسته از شاعران معاصر عرب که به فراخوانی اسطوره «آشیل» در شعرشان پرداخته‌اند، به‌نوعی متأثر از افکار هومیروس در منظومه‌ی حماسی - خیالی *ایلیاد* هستند. البته برخی، مانند سلیمان البستانی، داستان جنگ تروا و ماجراهای آن را مستقیماً به زبان شعر عربی روایت کرده‌اند. می‌توان ترجمه‌ی سلیمان البستانی را اولین ترجمه‌ی شعری کامل از زبان یونانی به زبان عربی تلقی کرد که اسطوره‌های مغرب‌زمین غالباً به‌دنبال این ترجمه‌ی منظوم به حوزه‌ی زبان و ادبیات عربی راه پیدا کرد. در ادامه، به تحلیل اسطوره «آشیل» در اشعار شاعران معاصر عرب و چگونگی فراخوانی این اسطوره در شعر آنان پرداخته می‌شود.

۲-۱. آخیلس (آشیل) در شعر محمود درویش

محمود درویش از برجسته‌ترین شاعران معاصر فلسطین در حوزه‌ی ادبیات مقاومت است که در توسعه‌ی شعر سیاسی و مدرن عربی نقش بسزایی داشته است. وی لقب «شاعر ملی فلسطین» را دارد. او بیش از سی دفتر شعر منتشر کرده و سروده‌هایش بیشتر به مسئله‌ی فلسطین مربوط است. درویش از شاعرانی است که از اسطوره‌های ملل مختلف، به‌ویژه یونان باستان، به‌گونه‌ای هنرمندانه فراخوانی کرده و بدین گونه، هم منویات انقلابی و دغدغه‌های سیاسی - اجتماعی خویش را رمزگونه بیان داشته و هم ادبیت متن خویش را دوچندان کرده است.

او با فراخوانی از شخصیت‌های اسطوره‌ای یونان باستان، مانند آشیل، عولیس و غیره، علاوه بر غنی‌سازی و عمق‌بخشی به شعر خود، موجبات تحریک احساسات ملی - مذهبی مردم فلسطین و غالب مسلمانان جهان را نیز فراهم آورده و عاطفه وطن‌خواهی معاصر را در وجود ملت فلسطین گسترش داده است.

درویش سمبل مقاومت فلسطین و شاعر شعرهای طوفان‌زاست. فراخوانی از شخصیت آشیل و تغییر در محتوای اسطوره‌ای آن، به‌نوعی از آزادی شاعر از تنگنای افکار و اندیشه‌های ملی منطقه‌ای و رسیدن او به تفکری فراملی و فراجناحی حکایت دارد. وی در قصیده معروف خود به نام «لأول مرّة يرى البحر» (ترجمه: برای اولین بار دریا را می‌بیند) از دیوان «وردّ أقل» (1986) که سرشار از افکار و اندیشه‌های انقلابی و اصلاح‌طلبانه است، به الهام‌گیری از شخصیت اسطوره‌ای «آشیل» روی آورده و منویات درونی و انقلابی خود را در قالب این قصیده با زبانی تلویحی - تاریخی بیان داشته است. وی در این قصیده، ضمن تحسر برای به‌آتش کشیده شدن روستایش «البروة» به‌دست اسرائیلی‌ها و مهاجرت اجباری به‌همراه خانواده‌اش به بیروت در شش‌سالگی، دیگر باره به آینده‌ای برای بازگشت به وطن خود فلسطین امیدوار است. عنوان این قصیده کاملاً گویای تعلق خاطر درویش به وطنش فلسطین و دریغ و دلتنگی او از ترک اجباری آنجاست.

درویش در این قصیده، آغازی سمبلیک دارد. وی ضمن همزادپنداری با قهرمان یونان باستان، «آشیل»، و تلاش مادرش «تتیس» برای فروبردن او در آب جاودانگی دریای سیاه مردگان (استیکس)، به عظمت این آب جاویدان اشاره می‌کند و اذعان دارد که سرزمینش فلسطین نیز در مقاومت همیشگی آن، نمادی از این دریای جاویدان است؛ اما وی در شش‌سالگی مجبور به ترک این وطن و مهاجرت اجباری شده است. درویش در این قصیده، سرزمین فلسطین را به‌سان معشوق و محبوبی می‌داند که در قلب او و دیگر آوارگان فلسطینی جای گرفته و همراه آنان در کشتی مسافر است:

«لأول مرّة يرى البحر من داخله/ سَفِينَتُنَا تَحْمِلُ البرِّ بِأَحْثُهُ عَنْ مَرَأِي لُبرِّ» (درویش، 1986: 892).

(ترجمه: برای نخستین بار دریا را از داخلش می‌بیند/ کشتی ما خشکی را حمل می‌کند، درحالی که به‌دنبال ساحل و بندرگاهی (برای نجات) آن است.)

لفظ «سَفِينَتُنَا» دلالت بر مهاجرت و کوچ اجباری درویش و دیگر آوارگان فلسطینی به بیروت و اشغال روستای پدری‌اش «البروة» در شمال فلسطین به‌دست اسرائیل دارد. در سال 1948 این روستا به‌دست نیروهای اسرائیل افتاد که اهالی روستا آن را پس گرفتند؛ اما دوباره به‌دست اسرائیلی‌ها افتاد و ساکنانش به روستاهای هم‌جوار و لبنان گریختند که محمود درویش نیز در میان آنان بود (ر.ک: الخیر، 2010: 7). درویش کوچ خود و دیگر آوارگان را درحقیقت به‌مثابه کوچ سرزمین فلسطین دانسته است که مانند محبوبی عزیز در قلب تک‌تک آن مسافران جای داشته و دائماً با آنان همراه و آواره است. درویش در این قطعه از شعرش، فضای تیره‌ای از آوارگی و سرگردانی فلسطین و ساکنان آن را ترسیم کرده و از نابسامانی اوضاع ملت درمقابل متجاوزانی که شب‌های آزادی او را اشغال و او را مجبور به مهاجرت اجباری نموده‌اند، به‌ستوه آمده است و به‌دنبال راهی برای لنگر انداختن کشتی حامل آوارگان فلسطینی و به‌نوعی رمزگونه، رهایی فلسطین است.

درویش در راستای همین سودای جانانه، به‌یاد وطن و میل به تبیین جاودانگی این سرزمین، متن شعر خویش را سرشار از گذشته و آینده، و میراث دینی و اسطوره‌ای کرده و از سنت‌ها و فرهنگ‌های مختلف جهان برای عمق‌بخشی و غنی‌سازی هرچه بیشتر شعر خود بهره گرفته است؛ به‌تعبیر رولان بارت، متن شعر خود را سایه‌دار کرده است (الرزقة، 2003: 44). وی غالباً از میراث دینی و اسطوره‌های ملل دیگر برای تغییر فضای ذهنی و خلق یک فضای جدید و پویای سیاسی و اجتماعی استفاده کرده است تا در سایه آن، کلام اصلی خود را برای مخاطبان بازگو کند. بنابراین شاعر را می‌بینیم که در بخشی دیگر از قصیده «الأول مرة يَرَى الْبَحْرَ» به فراخوانی «أشیل»، اسطوره یونان باستان، می‌پردازد و زخم پاشنه او را همان زخم‌های فلسطین برمی‌شمارد که شاعر مدافع آن است:

«[...] كُنَّا نُدَافِعُ عَنْ وَاجِبِ الْكَلِمَاتِ، / وَعَنْ كَعْبِ «أَشِيل» / كُنَّا نُوَاصِلُ هَذَا الرَّحِيلَ إِلَى الْبَدْءِ / مَنْ يُوقِفُ الْبَحْرَ؟ / كَيْ نَجِدَ الْبَدْءَ فِي سَاحِلِهِ [...]» (درویش، 1986: 892).

(ترجمه: [...] ما همواره از تکلیف واجبمان و از پاشنه آشیل دفاع می‌کنیم/ ما این مهاجرت و کوچ (اجباری) را تا آغازی دوباره ادامه می‌دهیم/ چه کسی دریا را از حرکت بازمی‌دارد؟/ تا دوباره آغاز را در ساحلش ببینیم [...]).

شاعر در این قطعه از شعرش، ضمن اشاره به وفاداری آشیل به دوست خود (هراکلس) و گرفتن انتقام خون او از هکتور، خود را به فلسطین و زخم‌هایی که متجاوزان بر پیکر آن وارد کرده‌اند، وفادار و در برابر آن صاحب حق می‌داند و معتقد است که این خروج اجباری پایان همه‌چیز نیست، بلکه به آغازی دوباره برای سرزمین زخمی فلسطین امیدوار است؛ و همین سبب شده است تا فلسطین را نماد مقاومت و دریایی توقف‌ناپذیر و جاودانه بنامد که بار دیگر، در سواحل نمادین آن دریای جاویدان، آغازی دوباره را تجربه خواهد کرد.

شاعر در این قصیده دریا را نمادی از سرزمین بزرگ و طوفانی فلسطین می‌داند که هیچ‌کس را یارای توقیف آن نیست و نهایتاً به ساحل سلامت رهنمون خواهد شد و آشفتگی‌هایش به پایان خواهد رسید. درویش در این قصیده، با نگاهی سمبلیک، شعر خود را وسیله دفاع از حقیقت و آرمان بزرگ فلسطین قرار داده و آشیل را نماینده و سفیر سیاسی این حقیقت بشری به‌شمار آورده است. می‌توان گفت که اسطوره «آشیل» در این شعر درویش، به‌نوعی نماد سرزمین قهرمان، ولی زخمی فلسطین از جور ظالمان و اشغالگران صهیونیستی است؛ نماد حق و حقیقتی در باب زخم‌های سرزمین فلسطین است که درویش در دفاع از آن، سال‌های زیادی از عمرش را در قاهره، بیروت، تونس و پاریس در تبعید گذراند.

شاعر در بخش دیگری از این قصیده، به‌گونه‌ای تلویحی، ضمن انزجار و انتقاد از نقطه آغازین سیاست یهودی‌نشین کردن فلسطین در سال 1950 (الخیر، 2010: 7)، بر این باور است که آنان فلسطین را نیز مانند بابل باستان به‌ویرانی می‌کشند:

«[...] کَانَ الرَّوَّانِی فِینَا [...] یُکْتَبُ فَصْلاً جَدِیداً عَنِ الْمُعْجَزَاتِ، وَعَنْ قَاتِلِهِ/ وَحِينَ أَنْتَهَى مِنْ کِتَابَتِهِ، قَامَ أَبْطَالُ قِصَّتِهِ یَلْعَبُونَ/ فَبَالُوا عَلَیْهِ وَبَالُوا عَلَی بَابِلِهِ/ لَکِیْ یُبْصِرُ الْبَحْرَ مِنْ دَاخِلِهِ،/ وَیَحْمِلُ عَبءَ الْکَلَامِ عَلَی کَاهِلِهِ» (درویش، 1986: 892).

(ترجمه: [...] روایتگر قصه ما [...] از فصلی جدید درباره معجزه‌ها و از قاتلش می‌نویسد/ و هنگامی که نوشتن قصه‌اش به پایان رسید، قهرمانان قصه او شروع به پایکوبی کردند/ و بر او و سرزمینش بابل ادرار کردند/ تا بار دیگر دریا را از داخلش ببیند/ و سنگینی بار کلام را بر روی شانه‌هایش حمل کند.)

شاعر ضمن اعلام ناراضایتی خود از اینکه پادشاه وقت، بخت‌النصر، یهودیان را در بابل باستان اقامت داد - که بعدها اندیشه سیاسی یهودیت جدید را شکل دادند که از آن به اسطوره تبعید بابل یاد شده است (ر.ک: شهبازی، بی‌تا: 20) - بر آن است تا با الهام گرفتن از دلاوری-های اسطوره آشیل در جنگ تروا، روح خفته هوشیاری و مقاومت را در نهاد مردم بیدار کرده، از حقوق واجب ملت فلسطین دفاع کند. وی ضمن اشاره به خرابکاری یهودیان در بابل باستان و نقش آنان در به‌ارمغان آوردن بنیان استعمار اروپایی و سرانجام تمدن جدید غربی (ر.ک: همان‌جا)، بر آن است تا سکون و بی‌حرکی مردم را منفجر کند تا دیگر شاهد آن واقعیت تلخ در داخل فلسطین نباشند. همو با نگاهی آبرونیک و طنزآمیز، ضمن انتقاد از راویان و نویسندگان که حق مطلب را ادا نمی‌کنند و بدون هیچ‌گونه اقدام شایسته برای رهایی فلسطین از اسارت اشغالگران، فقط می‌نویسند، سخنان آنان را شعاری بیش نمی‌داند که امید معجزه از آن نمی‌توان داشت، بلکه تنها باری بر دوش فلسطین اضافه می‌کنند.

می‌توان چنین نتیجه گرفت که محمود درویش از اسطوره یونانی «آشیل» برای روشن کردن واقعیت‌های سیاسی - اجتماعی، اهداف انقلابی و ادبیات مقاومت بهره برده است. این اسطوره درحقیقت بیانی برای مظلومیت فلسطین و تمثیلی از زخم‌های واردشده بر پیکره آن است، تا جایی که شاعر آن را با اهداف مبارزه‌طلبانه خود مناسب و همسو دیده و به فراخوانی این اسطوره یونانی و پیوند آن با اغراض سیاسی - اجتماعی خود اقدام کرده است. او در این قصیده، چهره‌ای مظلوم، زخمی و صاحب حق از اسطوره آشیل تصویر کرده است؛ به همین منظور، با خیال‌پردازی و تغییر در اصل داستان‌های اسطوره و استفاده از روش‌ها و فنون شعری به این مهم دست یازیده است.

دورنمای کلی قصیده، تصویر نمادین صحنه‌های ملتی آواره و محاصره‌شده و گفتمانی ادبی - انتقادی از رنج‌های ملت مظلوم فلسطین است که حقشان پایمال شده است و شاعر در همه این احوال، با فرورفتن در عمق رنج‌های مردم فلسطین و ایستادگی آنان، فلسفه مقاومت را تشریح می‌کند.

2-2. آخیلس (آشیل) در شعر عبدالعزیز المقالح

عبدالعزیز المقالح نمادی از نقش فکری و فرهنگی مردم یمن در عرصه ادبی است و مجموعه‌های شعری‌اش را می‌توان یک گفتمان فرهنگی - ملی‌گرایی تلقی کرد که ارزش درس دادن و خواندن دارد. وی شاعری است که حضورش با مقاومت مردم یمن پیوند خورده است و به آنچه در یمن اتفاق افتاده، بی‌اعتنا نیست، تا جایی که خود و وطن را یکی می‌داند:

«فی لسانی یَمَنُ/ فی ضَمیری یَمَنُ،/ تحتَ جِلْدی تعیشُ الیَمَنُ/ خلفَ جَفْنی تنامُ وتصحو الیَمَنُ،/ صرتُ لا أعرفُ الفرقَ ما بیننا.../ أئینا یا بلادی یكونُ الیَمَنُ؟!» (المقالح، 1986: 605)

(ترجمه: بر زبانم یمن/ در وجدانم یمن/ زیر پوستم، یمن زندگی می‌کند/ پشت کاسه چشمم، یمن می‌خوابد و بیدار می‌شود/ به‌گونه‌ای شده‌ام که تفاوت بینمان را درک نمی‌کنم.../ ای سرزمین من، کدام یک از ما دو تا یمن است؟!)

المقالح شاعری است که در بیشتر قصایدش رنگ‌وبوی پایداری ملت یمن و شهیدایش مشهود است. وی برای بازتاب منویات انقلابی و بیان دغدغه‌های سیاسی - اجتماعی خود، غالباً از تکنیک‌های جدید شعری، مانند نقاب و رمز، بهره گرفته و از اسطوره‌های دیگر ملت‌های جهان، به‌ویژه اسطوره‌ها و خدایان یونان باستان، از جمله کهن‌ترین منظومه حماسی جهان، یعنی /یلیاد هومیروس، الهام گرفته است که نشان از وسعت اطلاع و علاقه شاعر به فرهنگ یونان باستان دارد. از جمله این اسطوره‌ها، اسطوره پهلوانی «آشیل» است که شاعر در دو قصیده از دیوان اشعارش، به فراخوانی آن پرداخته است. «آشیل» در هردو قصیده، به‌نوعی تجلی جانبازی، ایثارگری و شهادت‌طلبی است که شاعر آن را نمادی برای ایثارگران و شهیدان موجود در تجربه شعری خود قرار داده است. قصیده نخست، «الرسالة الخامسة» (پنجمین

نامه) است که المقالح آن را از پس نقاب «سیف‌بن ذی یزن»، قهرمان اسطوره‌ای و افتخارآفرین یمنی، در دفع تجاوز حبشی‌ها و سپاه ابرهه به یمن، بازگو می‌کند و آن را به سربازی یمنی به نام «قاسم غالب» تقدیم می‌نماید که به سان «سیف‌بن ذی یزن» نماد دلاوری، شجاعت و پهلوانی برای مردم یمن است. شاعر با استمداد از تفکر اسطوره‌ای عرب، همراه با گریه بر وطن و آوارگی خانواده‌های یمنی که در رؤیای غریبانه‌شان (سیف‌بن ذی یزن) آواره شده‌اند، قصیده را آغاز می‌کند و می‌گوید:

«يا لُعْرَابَ الْبَيْتِ / فِي عَامِنَا رَأَيْتُهُ يَضْحَكُ مَرَّتَيْنِ... / حِينَ هَجَرْتُ الدَّارَ مَرَّةً / وَمَرَّةً وَأَنْتَ مُغْمَضُ الْعَيْنِ / بَكَيْتَ إِذْ بَكَيْتَكَ الْوَطْنَ / بَكَيْتَ أَهْلَنَا الْمَشْرِدِينَ / حُلْمَنَا الْغَرِيبَ / ذَا يَزْنَ، / بَكَيْتَ حَاضِرًا يَضْجُ بِالْجِرَاحِ / مَاضِيًا يَعْجُ بِالْمِخْنِ، / بَكَيْتَ فَيْك، يَا شَهِيدَ شَعْبِنَا! / بَكَيْتَ أَمَّنَا الْيَمْنَ... / حِينَ ارْتَمَى عَلَى وَجْهِنَا الدَّمَارُ، / حَمَلْتَ جُرْخَنَا / وَوَدَّعْتَ خَيْوَلَكِ الدِّيَارَ / وَتَحْتَ كُلِّ نَجْمَةٍ / وَقَفْتَ تَغْسِلُ الْجِرَاحَ، تَصْنَعُ النَّهَارَ [...]» (همان، ۳۰۹-۳۱۰).

(ترجمه: ای کلاغ جدایی / امسال دو بار او را دیدم که می‌خندد... / یک بار زمانی که خانه را ترک کردم / و بار دیگر زمانی که تو چشمانت را بستی / گریه کردم و برای تو، ای وطن، گریه کردم / برای خانواده آواره‌مان گریه کردم / برای رؤیای غریبمان / سیف‌بن ذی یزن، / برای این روزگار پرزخم گریه کردم / برای گذشته‌ای که آکنده از مصیبت‌هاست / برای گریه کردم، ای شهید ملتمان! / برای مادر وطنمان، یمن، گریه کردم... آنگاه که غبار نابودی و کشتار چهره-هایمان را نشانه رفت، / تو زخم ما را با خود حمل کردی / و سربازانت با سرزمین وداع گفتند / و تو زیر هر ستاره‌ای / ایستادی تا زخم‌هایت را بشویی و روز را بسازی [...]).

المقالح با فراخوانی شخصیت اسطوره‌ای و مشهور یمن در شکست حبشی‌ها، سعی دارد عزت و شوکت گذشته ملت یمن را بازخوانی کند و همین سبب شده است تا به فراخوانی نماد پیروزی یمن در روزگاران گذشته، یعنی سیف‌بن ذی یزن، پناه ببرد. شاعر بر وضعیت بغرنج و اسفناک کنونی یمن و گذشته محنت‌بار و زخمی آن می‌گیرد و این فاجعه را غمی فراگیر و عمومی برای جهان عرب می‌داند و همین سبب شده است تا صراحتاً به فراخوانی

اصل عرب‌ها، «یمن»، اشاره کند و ملت‌های عربی را به صحنه این درد مشترک بکشاند و در غم خود و وطنش، شریک گرداند.

المقالح در ادامه، ضمن اشاره به مسئله تاریخی تجاوز سپاه ابرهه به یمن و دلاوری‌های سیف‌بن ذی یزن در دفع آن‌ها، معتقد است که وی با این اقدام، لکه ننگ را تا همیشه تاریخ از چهره تمام مردم یمن زدوده است. شاعر، سیف‌بن ذی یزن را تنها مدافع مردم یمن دانسته که زخم‌های مردم یمن را یکه و تنها به‌دوش کشیده است.

مقالح در ادامه همین قصیده به فراخوانی قاسم غالب از پس نقاب «سیف‌بن ذی یزن» پرداخته که به انتظار آشیل و شمشیر صیقل داده شده‌اش نشسته است و احوال او را از ستارگان شب می‌طلبد و پیوسته به انتظار آمدن او بیدار است:

«[...] تسألُ النجومَ عنْ «أخيل» / عنْ سيفهِ الصَّقیلِ، / وحينَ ضاعَ صوتهُ قفَلتُ راجعاً / وقفتُ شاحباً، / تعاتبُ الرَّمالَ فیهِ والنَّخیلُ / تعاتبُ المساءَ والصباحَ / والأصیلُ / هوىَ علی جراحِهِ الشَّریدِ / تمزَّقتْ خُیوطُ قلبِکَ الشَّهِیدِ / ولیلنا مخیم / وفجرُنا علی مدی... مُشرَّد... بَعیدُ [...]» (همان، ۳۱۰-۳۱۱).

(ترجمه: [...] از ستارگان درباره «آشیل» سؤال می‌کنی / از شمشیر براق و صیقلی شده‌اش، / هنگامی که صدایش به‌خاموشی گرایید، تو بازگشتی / رنگ‌پریده، ایستادی / ریگ‌ها و نخلستان‌ها را سرزنش کردی / سرزنش کردی شامگاه و صبحگاه را / و غروب آفتاب را / (آنگاه که او) بر روی زخمش افتاد / رشته‌های قلب شهیدت پاره‌پاره شد / درحالی که ظلمت شب بر ما خیمه زده بود / و سپیده‌دممان در طول... آواره... دور [...]).

آشیل را می‌توان نماد شجاعت، ایثار و فداکاری دانست که به خون‌خواهی دوستش (پتروکلوس)، شاهزاده تروا، «هکتور»، را به‌قتل رساند (ر.ک: دهقان‌ضاد و میرزایی تبار، 1392: 42). وفاداری آشیل سبب شده است تا شاعر از پس نقاب سیف‌بن ذی یزن (قاسم غالب)، احوال این پهلوان و شمشیر صیقل داده شده‌اش را از ستارگان شب جويا شود. المقالح آشیل را نماد دیگر مبارزان و جان‌برکفان وفادار یمنی می‌داند که می‌توانند در عزت ملت یمن به قاسم غالب کمک کنند و دقیقاً به همین دلیل است آشیل و شمشیر برآنش را از ستارگان و آسمان‌ها

جویا می‌شود؛ اما زمانی که صدایش به خاموشی می‌گراید، کوه‌ها و آسمان‌ها و سحرگاهان را مقصر دانسته، زبان به عتاب آن‌ها می‌گشاید. وی امید خویش را ازدست نمی‌دهد و بار دیگر از موضع خوش‌بینی، خطاب به سیف‌بن ذی یزن (قاسم غالب) می‌گوید: «پایان این شب سیاه را صبحی درخشان در راه است و تو همواره در جان و دل سرزمین ما جاودانه هستی»:

«لَبَضَحُ الْغُرَابُ / تَرْضِعُ الْمَشَاعِرُ الْحَقِيرَةُ السَّرَابُ / غَدًا يَطْلُ (آب) / وَيُفْتِحُ الْمُنَاضِلُونَ صَفْحَةَ الْحِسَابِ / وَلَمْ تَمُتْ... وَلَكِنْ تَمُوتُ... أَنْتَ فِي غَيُونِنَا / عَلَى جِبَالِنَا... / وَ فِي سُهُولِنَا... / صَحِيفَةً نَبِيلَةً، كِتَابُ / قَصِيدَةٍ حَزِينَةٍ تَدُقُّ كُلَّ بَابٍ» (المقالح، ۱۹۸۶: ۳۱۱-۳۱۲).

(ترجمه: کلاغ می‌خندد/ احساسات کوچک، سراب را شیر می‌دهد (سیراب می‌کند)/ فردا ماه اوت رخ خواهد نمود/ و مبارزان سرنوشت را به‌دست می‌گیرند/ و هنوز تمام نشده... و تو هرگز نخواهی مرد... تو در چشمان ما/ بر بلندای کوه‌های ما... و در دشت‌های ما هستی.../ تو به‌سان کتابی شریف/ و شعری غمگین هستی که در هر خانه‌ای را می‌کوبد.)

المقالح در نقاب سیف‌بن ذی یزن، آنچه را در دل دارد بازگو می‌کند و روشن است که منظور از سیف در نظر شاعر، همین مبارز دوران معاصر یمن (قاسم غالب) است و منظور از آشیل نیز تمامی ازجان‌گذشتگانی هستند که در راه نجات و آزادی وطن سر از پا نمی‌شناسند. اما گاه این ازجان‌گذشتگان اسیر می‌شوند و برای مدتی ستم باقی می‌ماند (ر.ک: دهقان‌ضاد و میرزایی تبار، ۱۳۹۲: ۴۲)؛ به هر حال، سپیده‌دم طلوع فجر و پیروزی لاجرم خواهد آمد، تا جایی که شاعر قید زمان «غدا» را بر فعل مقدم کرده است که نشانگر حتمیت وقوع فعل در بستر زمان آینده است:

«غَدًا يَطْلُ (آب) / وَيُفْتِحُ الْمُنَاضِلُونَ صَفْحَةَ الْحِسَابِ» (المقالح، ۱۹۸۶: ۳۱۲).

(ترجمه: فردا ماه اوت رخ خواهد نمود/ و مبارزان سرنوشت را به‌دست می‌گیرند.)

شاعر در ادامه بر مزار این رزمنده حاضر می‌شود و بر احوال خویشتن و دیگر یمنیان به‌دلیل ازدست رفتن چنین قهرمان بی‌نظیری اشک می‌ریزد:

«نَزَحْتُ فَوْقَ الْقَبْرِ دَمْعَ الْعَيْنِ / شَطَرْتُهٖ نِصْفَيْنِ / أُسْقِيتُ نِصْفَهُ لِأَحْزَانِي / وَنِصْفَهُ الْآخِرُ أُسْقِيتُ الْيَمَانِيْنَ فِي الشَّطَرَيْنِ» (همان، 312).

(ترجمه: بر روی آن قبر اشک ریختم/ آن را به دو نیم تقسیم کردم/ با نصفی از آن، غم‌هایم را سیراب کردم/ و با نصف دیگرش/ یمنی‌ها را سیراب کردم).

شایان توجه است که المقالح در قصیده دیگری با عنوان «رسالة جوابیه» (پاسخ نامه) که در پاسخ همین قصیده «الرسالة الخامسة» (پنجمین نامه) سروده است، از موضع یأس و حسرت ظاهر شده و بر این اعتقاد است که انتظار کشیدن برای ظهور قهرمان اسطوره-ای یونان باستان (آشیل) و گرفتن انتقام خون سیف‌بن ذی یزن (قاسم غالب) از متجاوزان بی-فایده است، همان‌گونه که انتظار از برقی که از ابر بی‌باران درآید، ثمری ندارد:

«لَا تَنْتَظِرُ... / لَا تَنْتَظِرُ... / لَنْ تُمَطِّرَ السَّمَاءُ أَبْطَالاً / وَسَيْفُ فِی بَادِيَةِ الْعِرَاقِ يَخْتَضِرُ / أَحْلَامُهُ، عَيْنَاهُ، فِي الظَّلَامِ تَنْفَجِرُ / وَقَدَمَاهُ لِلدَّجَى مُوْتَقِتَانِ / سَيْفُهُ جَرِيحٌ / وَصَوْتُهُ ذَبِيحٌ / يَبْكِي، يَبْكِي، يَبْكِي، يَبْكِي، يَبْكِي، يَبْكِي / هَلْ تَسْمَعُ الْقُبُورُ صَوْتَهُ؟ / هَلْ يَسْمَعُ الضَّرِيحُ؟ / لَا تَنْتَظِرُ... / فَبَرَقَ الشَّامُ خُلْبٌ...» (همان، ۳۱۳-۳۱۴).

(ترجمه: منتظر نباش.../ منتظر نباش.../ از آسمان قهرمانانی نخواهد بارید/ و سیف‌بن ذی یزن در صحرای عراق، مرگش فرامی‌رسد/ رؤیاهایش، چشمانش، در تاریکی می‌درخشند/ و گام‌هایش در تاریکی استوارند/ شمشیر زخمی‌اش/ و صدای قربانی شده‌اش/ گریه می‌کند، قیام می‌کند،/ شکایت می‌کند، فریاد برمی‌آورد/ آیا قبرها صدای او را می‌شنوند؟/ آیا آن آرامگاه بزرگ صدایش را می‌شنود؟/ منتظر نباش.../ چراکه همانند برقی فریبنده است که بارانی به دنبال ندارد).

می‌توان چنین نتیجه گرفت که شاعر در زمینه تنوع‌بخشی به نقاب برای انتقال ویژگی‌های عصر خود به شخصیت تاریخی و اسطوره‌ای آشیل، از سبک آشنایی‌زدایی بهره گرفته و میان این شخصیت یونانی و شخصیت مورد نظر خود ارتباط ملموسی برقرار کرده است. به هر حال، شاکله اصلی هردو قصیده المقالح بر مونولوگ درامی استوار است.

3-2. آخیلس (آشیل) در شعر سلیمان البستانی

سلیمان خطار البستانی ناقد و شاعر مسیحی معاصر لبنانی و متولد «بکتشین»، یکی از روستاهای منطقه «خروب» در لبنان امروزی، است که بحق باید او را پایه‌گذار نقد علمی در دوره معاصر دانست (شلق، ۱۳۸۴-۱۳۸۵: ۶-۷). سلیمان البستانی با مقدمه‌ای که بر *یلیاد* هومر نوشت، در جهان نقد و ادبیات شهره شد. او نقد را براساس فرهنگ عرب و نظریه‌های اروپاییان، به‌ویژه فرانسویان، اتخاذ کرد (همان، 7). به هر حال، گذشته از ترجمه منظوم البستانی از حماسه *یلیاد*، سعی و کوشش بسیار او در مقدمه‌ای که بر این ترجمه نوشته، نشان‌دهنده آشنایی‌اش با زبان‌های یونانی و لاتینی و منابع جدید است. فراخوانی میراث مختلف کشورها، به‌ویژه اسطوره‌های یونانی، در شعر سلیمان البستانی تحت تأثیر ادبیات غربی، به‌ویژه ترجمه عربی وی از کتاب *یلیاذه* هومیروس، سبب شد تا اسطوره‌های یونانی در شعر وی طنین‌افکن شود، تا جایی که قصاید او سرشار از میراث ادبی یونان باستان است. البستانی غالباً تحت تأثیر مستقیم هومیروس و ترجمه کتاب او، *یلیاذه*، از اسطوره‌های یونانی اقتباس کرده است، تا جایی که برخی ناقدان عقیده دارند اندیشه کاربرد اسطوره را اولین بار همین شاعر، با ترجمه کتاب *یلیاد* هومر در سال 1904 وارد دنیای عرب کرده است (الخضراء الجیوسی، 2001: 794) و از آن پس، شاعران عرب به فراخوانی اسطوره‌ها و ایزدان یونان باستان و غرب پرداختند.

روان‌شناسی کهن‌الگوهای یونانی موجود در شعر البستانی نشان از فراخوانی متفاوت وی با دیگر شاعران معاصر عربی دارد. برخلاف محمود درویش و عبدالعزیز المقالح که از اسطوره آشیل در جهت اهداف مبارزه‌طلبانه و ادبیات مقاومت بهره گرفته‌اند، اسطوره‌های یونانی موجود در شعر المقالح، غالباً همان شخصیت‌های واقعی داستان *یلیاد* هستند که آن‌ها را به‌سبکی گزارشی بیان داشته است. البستانی مجموعاً در سیزده قصیده، تحت تأثیر مستقیم افکار هومیروس در کتاب *یلیاد*، به نقل شخصیت اسطوره‌ای «آشیل» در شعر خود پرداخته و حوادث جنگ تروا و سرگذشت قهرمانان و خدایان طرفدار آن‌ها را در قالب 24 نشید یا سرود بیان داشته است. برای نمونه، البستانی در ضمن بخشی از سرود سوم (النشید الثالث)، از مبارزه

تن‌به‌تن بین دو طرف درگیر، «پاریس» و «منلاس»، سخن به‌میان آورده است که در آن، بر مبنای پیشنهاد «هکتور» قرار بر این شد که دو طرف مخاصمه، مبارزه تن‌به‌تن داشته باشند تا به این طریق، از کشتار و هلاکت لشکریان دو طرف جلوگیری شود. خلاصه این نشید در ترجمه سعید نفیسی چنین آمده است:

در گیرودار کارزار، هکتور، شاهزاده تروا که برادر پاریس بود، به میان هردو لشکر آمد و پیشنهاد کرد که هردو سپاه دست از جنگ بدارند و بگذارند تا منلاس و پاریس جنگ تن‌به‌تن کنند و از آن دو، هرکس چیره شود، هلن از آن او باشد. هلن از فراز حصار تروا دلاوران و جنگجویان آخائی را برای پیام نام می‌برد و معرفی می‌کند. در جنگ تن‌به‌تن نیز پاریس شکست می‌خورد؛ اما ونوس، پروردگار عشق و زیبایی، او را از چنگ منلاس می‌رباید و از میدان جنگ به‌در می‌برد (هومیروس، 1378: 120).

البستانی نیز حوادث مربوط به این صحنه (نشید سوم) را از روی متن یونانی کتاب/یلیاد هومیروس، چنین به‌نظم کشیده است:

فَاضَ هِكْطُورُ قَلْبُهُ بِجَبُورٍ	وَتَدَنَّى بِسَاحَةِ الْمَيْدَانِ
وَعَلَيْهِ الْإِغْرِيقُ أَمْطَرَتِ النَّبْ	لَ وَوَيْلَ الْحِجَارِ مِثْلَ الدُّخَانِ
صَاحَ يَسْتَوْقِفُ الْجُمُوعَ آغَامِمَ	نُونُ: مَهْلًا يَا عُصْبَةَ الْيُونَانِ
فَكَأَنِّي بَدَا لِهِكْطُورَ أَمْرٌ	يَرْتَأِيهِ لَنَا عَلَى الْإِعْلَانِ
سَكَنَ الْجَاشُ قَالَ هِكْطُورُ: سَمِعُوا	لِمَقَالِي يَا أَيُّهَا الْجَيْشَانِ
هَأَكُمَ مَا فَارِيسُ يُلْقَى عَلَيْكُمْ	وَهُوَ تَدْرُونَ أَسَ هَذَا الْهَوَانِ
كُلُّكُمْ لِلْحَضِيضِ أَلْقُوا سِلَاحًا	وَإِلَى الْحَرْبِ يَبْرُزُ الْقُرْنَانِ
هُوَ وَالْبَاسِلُ الْعَزُومُ مَنِيلاً	عَنْ جَمِيعِ الْجُنُودِ يَقْتَتِلَانِ
كُلُّ مَنْ قَاَزَ مِنْهُمَا يُخْرِزُ الـ	سَمَالَ وَهَيْلَانَةً بِغَيْرِ طِعَانِ

(1904: 319-320)

قابل ملاحظه است که البستانی تنها به ترجمه مطابق با اصل حوادث و وقایع موجود در کتاب /یلید به زبان شعر اقدام کرده و خبری از فراخوانی سمبلیک و استفاده از تکنیک‌های جدید، مانند قناع، رمز و غیره، در شعر او نیست.

نقل سلیمان البستانی از اساطیر و خدایان کتاب /یلید، غالباً روایی و گزارشی است و شاعر تنها حوادث موجود را به شکلی حماسی، مانند شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی، یکی از بزرگ‌ترین حماسه‌های جهان، به رشته نظم درآورده است.

خلاصه آخرین نشید یا سرود (بیست و چهارم) از کتاب /یلید هومر، به نقل از سعید نفیسی چنین است:

آخیلوس با پیکر هکتور بدرفتاری می‌کند. در این هنگام، خدایان انجمنی فراهم می‌کنند و فرمان‌های ایشان به آخیلوس و پریام می‌رسد. پریام آماده می‌شود نزد آخیلوس برود و خون‌بهای هکتور را بدهد. راه قبیله آخائی را درپیش می‌گیرد و نزد آخیلوس می‌رود. سپس به شهر تروا بازمی‌گردد و پیکر هکتور را به خاک می‌سپارند (هومروس، 1378: 715).

البستانی نیز همین سرود را در ضمن یک قصیده طولانی، در زبان شعر گنجانیده است. او کشته شدن هکتور به دست آخیلس و بی‌احترامی به جسد وی، و نیز بازگرداندن جسد هکتور به تروا توسط پدرش فریام را عیناً به تصویر کشیده است که به نمونه‌هایی از این ترجمه منظوم اشاره می‌شود:

وَهَذَا آخِيلٌ مُنْذُ قَتْلِ عَدُوِّهِ	يَجْرُرُهُ حَوْلَ الضَّرِيحِ مُغْلِقًا
وَنَسَاءً مِنْ إِفْرَاطِهِ بِإِسَاءَةٍ	لِجِسْمٍ فَقِيدِ الْحَسِّ بِالتُّرْبِ
فَيَقْبَلُ مِنْ فَرِيَامٍ آخِيلٌ فِدْيَةً	وَيَدْفَعُ هَكَطُورًا إِلَيْهِ وَيَكْتَفِي...
فَيَرْجِعُ فِيهَا قَافِلًا بَابِنِهِ الَّذِي	قَدْ اجْتَنَحَ آخِيلٌ بِحَدِّ الْمُتَّقِفِ
وَلَا يَضْطَرُّ خَوْفًا وَلَا يَرْهَبُ	فَقَاتِلُ أَرْغُوصٍ نَسِيرٍ فَيَقْتَفِي

فَذَاكَ دَلِيلٌ مَعَهُ يَذْهَبُ آمِنًا لِمَنْزِلِ آخِيلٍ بِأَمْنٍ مَوْقِفِ
 وَآخِيلُ لَنْ يَغْتَالَهُ مُتَعَسِّفًا وَيَحْمِيهِ مِمَّنْ رَامَهُ بِتَعَسُّفِ
 فَلَا هُوَ ذُو جَعَلٍ وَلَا ذُو حِمَاقَةٍ وَلَا نَابِذُ التَّقْوَى بِشَرِّ التَّعَجُّفِ

(1904: ۱۱۰۸-۱۱۱۴)

با تأمل در اشعار فوق، ملاحظه می‌شود که فراخوانی البستانی از اسطوره آشیل برای به‌چالش کشاندن اوضاع نابسامان سیاسی و اجتماعی کشورش لبنان، یا سایر کشورهای عربی نیست، بلکه شاعر به نقل ساده و گزارشی اسطوره «آشیل» از کتاب *ایلیاد* هومر بسنده کرده است.

به نظر می‌رسد که تأثیر شدید کتاب *ایلیاد* هومیروس بر البستانی، منجر به علاقه و دلبستگی شدید وی به فرهنگ یونان باستان و اسطوره‌ها و خدایان آن شده است، تا جایی که او را وادار به سرودن بزرگ‌ترین منبع الهامات ادبی جهان غرب و داستان‌های تخیلی یونان باستان کرده است. شدت این اقتباس و استعاره تاحدی است که شعر وی غالباً نسخه‌ای مطابق با اصل کتاب *ایلیاد* هومیروس بوده و شاعر تغییرات چندانی در محتوا و مضمون اساطیر و خدایان یونان باستان نداده است. می‌توان چنین گفت که البستانی با نقل ساده اسطوره‌ها و قهرمانان جنگی و ایزدان مختلف یونان باستان، راه شناخت آن‌ها را به روی ادبیات معاصر عربی گشوده است، تا جایی که دیگر شاعران معاصر عرب برای تعمیق و غنای ادبی اشعار خویش به فراخوانی این اسطوره‌ها پرداخته‌اند.

۳. نتیجه

اسطوره آشیل در شعر سلیمان البستانی، غالباً جنبه گزارش ادبی - انشایی داشته و عمدتاً نوعی تصویرسازی ادبی و عرضه جواب‌هایی از پیش تعیین‌شده است؛ اما کاربرد اسطوره آشیل در شعر محمود درویش و عبدالعزیز المقالح، بیشتر ایجاد زمینه‌های تفکر و تعمق درباره پرسش‌های جدیدی است که انسان معاصر عرب با آن روبه‌روست. ناکامی درویش و المقالح

در دستیابی به الگویی مناسب برای سامان دادن به اوضاع نابسامان جهان عرب، به‌ویژه فلسطین و یمن، و بیان رنج‌هایشان آنان را واداشته است تا به فراخوانی اسطوره پهلوانی یونان باستان، «آشیل»، در بستر شعر مقاومت خود پردازند. هردو شاعر معاصر، از رهگذر فراخوانی این اسطوره کوشیده‌اند تا اوضاع نابسامان سیاسی - اجتماعی فلسطین و یمن را به‌چالش بکشند. آنان با کاربست شگردهای مختلف ادبی کوشیده‌اند تا با دگردیسی معنایی در اسطوره آشیل، آن را از بُعد فردی و بن‌مایه قهرمانی و جنگی خارج کنند و به آن بُعد جمعی و بن‌مایه سیاسی - اجتماعی ببخشند. درحقیقت، حضور آشیل در شعر آنان، نتیجه انقلاب علیه واقعیت‌های ظالمانه موجود و آرمان‌خواهی برای دستیابی به واقعیت‌های مطلوب و نمونه است که در پرتو عناصری همچون فراخوانی اسطوره «آشیل»، به تأثیر از /یلیاد هومیروس، بروز و ظهور می‌یابد. هرسه شاعر در به‌کارگیری اسطوره آشیل، به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم، غالباً تحت تأثیر /یلیاد هومیروس قرار گرفته‌اند. البته جنبه زیباشناختی و ادبی شعر سلیمان البستانی به‌مراتب از اشعار درویش و المقالح کمتر است؛ چراکه بیشتر نقل ساده و گزارشی از اساطیر و خدایان یونان باستان است که تحت تأثیر مستقیم کتاب /یلیاد هومیروس شکل گرفته است.

پی‌نوشت‌ها

1. Herman Northrop Frye
2. Georges Dumezil
3. Philippe Sellier
4. Pierre Brunel
5. Homerus
6. Iliad
7. Odyssey
8. Trojan war
9. Homer
10. Mount Olympus
11. Helen
12. Menelaus
13. Paris
14. Priamus
15. Odysseus
16. Achilles

17. Peleus
18. Heracles or Hercules
19. Tethys
20. Zeus
21. Prometheus
22. river Styx
23. Agamemnon
24. Hector
25. patroclus
26. Apollo

۲۷. بَرْقُ خُلَّب: خادع لا يتبعه مطر، يضرب مثلاً لمن يَعِدُ ولا يُنْجِز.

(ترجمه: برق بی‌باران: برقی فریبنده که بارانی به دنبال ندارد. ضرب‌المثلی است برای کسی که وعده می‌دهد و وفا نمی‌کند.) (ر.ک: عمر، 2008: 1/ 675)

منابع

- اسماعیل پور، ابوالقاسم (1393). *اسطوره، بیان نمادین*. چ 4. تهران: سروش.
- برن، لوسیا، ج.ف. گاردنر، ری. پیچ، جرج هارت و میراندا جین گرین (1384). *جهان اسطوره‌ها*. ترجمه عباس مخبر. چ 1. تهران: نشر مرکز.
- البستانی، سلیمان (1904). *إلياذة هوميروس، معربة نظماً و عليها شرح تاريخي أدبي*. مصر: مطبعة الهلال.
- بلیغی، مرضیه، آرزو عبدی و نسیمه قیصری (1395). «تأثیرپذیری محمدعلی جمالزاده از کنت آرتور دوگوبینو، مطالعه موردی: یکی بود یکی نبود و قنبرعلی». *پژوهش ادبیات معاصر جهان*. د 21. ش 1. صص ۱۹-۳۹.
- جیده، عبدالحمید (1980). *الاتجاهات الجدياء في الشعر العربي المعاصر*. ط ۱. بیروت: مؤسسه نوفل.
- الخضراء الجیوسی، سلمی (2001). *الاتجاهات و الحركات في الشعر العربي الحديث*. ترجمه الدكتور عبدالواحد لؤلؤه. ط 1. بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیة.
- الخیر، هانی (2010). *محمود درویش: رحلة عمر في دروب شعر*. سوریه: دار مؤسسه رسلان.
- درویش، محمود (1986). «ورد أقل». *الأعمال الشعرية الكاملة*. اعداد: علی موه، متدی مکتبه الإسكندرية.

- دهقان‌ضاد، رسول و آزاده میرزایی تبار (1392). «واکاوی کارکرد اسطوره‌های یونانی در اشعار عبدالعزیز مقالح». *مجله ادب عربی دانشگاه تهران*. د5. ش2. صص ۲۳-۴۶.
- دیکسون‌کندی، مایک (1385). *دانشنامه اساطیر یونان و روم*. ترجمه رقیه بهزادی. چ1. تهران: طهوری.
- الرزقه، واصف (2003). *الرمز الفني في الشعر العربي المعاصر*. بیروت: دار العوده.
- رزوق، أسعد (1990). *الاسطورة في الشعر المعاصر*. ط۲. بیروت: دارالحمراء.
- شلق، علی (۱۳۸۴-۱۳۸۵). «درباره نقد و محتوا». ترجمه قاسم غریفی. *ماهنامه تخصصی تئاتر صحنه*. ش۲۹. صص ۴-۷.
- شمیسا، سیروس (1379). *انواع ادبی*. چ7. تهران: فردوس.
- شهبازی، عبدالله (بی‌تا). *اسطوره‌ها و بنیان‌های اندیشه سیاسی یهود*. بی‌جا. بی‌نا: <https://www.shahbazi.org/Articles/Myths.pdf>
- عباس، احسان (2001). *اتجاهات الشعر العربي المعاصر*. عمان: دارالشرق للنشر و التوزيع.
- علوی، فریده و رضا علی‌اکبرپور (1390). «حضور اسطوره‌های ادبی خارجی در شعر معاصر فارسی». *پژوهش ادبیات معاصر جهان*. ش61. صص ۴۱-۶۰.
- عمر، أحمد مختار (2008). *معجم اللغة العربية المعاصرة*. ج۱. ط۱. القاهرة: عالم الكتب.
- کاوندیش، ریچارد (1390). *دائرة المعارف مصور اساطیر و ادیان مشهور جهان*. ترجمه رقیه بهزادی. چ2. تهران: علم.
- المقالح، عبدالعزیز (198۶). *دیوان عبدالعزیز المقالح*. بیروت: دارالعودة.
- موسوعة بوابة الشعراء، شعراء الفصحى في العصر الحديث. لبنان: دیوان سلیمان البستانی: <http://www.poetsgate.com/ViewPoem.aspx?id=150942>
- نجفی ایوکی، علی (1389). «اسطوره‌های برجسته در شعر عبدالوهاب البستانی». *مجله زبان و ادبیات عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*. د1. صص ۲۰۵-۲۰۹.
- هومیروس (1904). *إلياذة هوميروس، معربة نظماً و عليها شرح تاريخي أدبي*. بقلم سلیمان البستانی. مصر: مطبعة الهلال.
- _____ (1378). *إلياذة*. ترجمه سعید نفیسی. ط13. تهران: علمی و فرهنگی.
- Brunel, Pierre (1988). *Dictionnaire des mythes littéraires* (Dictionary of Literary Myths). Monaco: Ed du Rocher.